

## بررسی مصادیق راسخان در علم در نگاه مفسران

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۱ تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۱۵

حسین افسردیر؛ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران  
مرضیه فضلی نژاد؛ کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

### چکیده

قرآن در آیه ۱۶۲ نساء و آیه هفت آل عمران از «راسخون فی العلم» یاد نموده است. مقاله پیش رو به بررسی این مسئله پرداخته که راسخون فی العلم چه کسانی هستند؟ در آیه اول، منظور از راسخان عده‌ای از علمای بنی اسرائیل‌اند؛ اما در آیه دوم، میان مفسران اختلاف وجود دارد. برخی آن را منحصر به اهل بیت علیهم السلام می‌دانند و برخی، غیر ایشان را نیز داخل مصادیق راسخان در علم می‌دانند. راسخان در علم دو معنا دارد؛ معنای عام که شامل همه افراد می‌شود و دیگری معنای خاص که به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد.

کلید واژه‌ها: محکم، متشابه، تأویل، راسخان در علم، اهل بیت علیهم السلام.

خداوند متعال قرآن کریم را برای همه انسان‌ها نازل نموده و از آنان خواسته تا در آن تدبر نمایند. قرآن، شامل همه معارف و علوم لازم جهت رساندن انسان به سعادت است. خداوند در قرآن گروه‌هایی را ستوده و در مقابل گروه‌های دیگری را ملامت و سرزنش کرده است؛ هم ستایش و هم مذمت خداوند به خاطر وجود صفاتی است که در این گروه‌ها وجود دارد. از جمله کسانی که خداوند در قرآن آنان را ستوده است، «راسخان در علم» هستند:

﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...﴾ (نساء: ۱۶۲) و ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا﴾ (آل عمران: ۷) خداوند از این گروه نام برده و با توصیف ایمان، آنها را ستوده است. درباره مصادیق راسخان در علم در آیه سوره نساء اختلافی نیست؛ ولی مصادیق راسخان در علم، در سوره آل عمران، بین مفسران اتفاق نظر وجود ندارد. مهم‌ترین اهداف این نوشتار، بررسی مصادیق راسخان در علم از نگاه مفسران است.

### ۱. معنای «الراسخون فی العلم»

برای فهم عبارت «الراسخون فی العلم» که در قرآن آمده است ابتدا معنای لغوی دو واژه «راسخون» و «علم» مد نظر است، سپس به معنای «راسخ در علم» پرداخته می‌شود. «راسخون» اسم فاعل از ریشه «رَسَخَ» است. راغب راجع به معنای آن، می‌گوید: «رُسُوخُ الشَّيْءِ» به معنی ثبات آن چیز به صورت پایدار و توانا است، راسخ در علم کسی است که شبیه بر او عارض نمی‌شود.<sup>۱</sup> در برخی دیگر از کتب لغت آمده: «رَسَخَ الشَّيْءُ يَرَسُخُ رُسُوخًا» یعنی، ثابت شدن چیزی در جایگاهش.<sup>۲</sup> صاحب التحقیق می‌گوید: «رَسَخَ» در اصل به معنی ثبوت و استقرار تام [یک چیز] است به طوری که [آن چیز] در جایگاه [خودش]، از کمال استقرار و تمکن و تمامیت خودش، استوار شده باشد. بین این معنا و معانی ماده‌های، ثبوت، رسوب، حق، رسی، ثبُط و ثبی فرق است. چرا که ثبوت به معنای مطلق استقرار است؛ رسوب به معنای رفتن شیء به

سمت پایین است؛ رسی به معنای استقرار شیء بزرگ به طور تام است و حق به معنای ثبوت همراه با مطابقت؛ ثبی نیز برای استقرار از جهت کمیت و ثبط برای استقرار از جهت معنی و فکر، استعمال می‌شود.<sup>۳</sup>

راغب راجع به معنای «علم» می‌گوید: علم، ادراک چیزی همراه با حقیقت آن است و آن دو قسم است: اول: ادراک ذات شیء، دوم حکم به یک شیء به خاطر وجود چیزی که برای آن موجود است، یا نفی چیزی که از آن، نفی شده است.<sup>۴</sup>

مؤلفان العین<sup>۵</sup> و لسان العرب<sup>۶</sup> علم را نقیض جهل دانسته‌اند. صاحب مصباح المنیر آن را مترادف با یقین ذکر کرده است.<sup>۷</sup> در التحقیق آمده: علم، حضور و احاطه بر چیزی است و احاطه بر حَسَب نیرو و حدود، مختلف می‌شود. اگر این علم همراه با تمییز و ادراک خصوصیات [یک شیء] باشد، معرفت نام دارد و هنگامی که به حد آرامش و طمأنینه برسد، یقین است.<sup>۸</sup>

اما راجع به معنای عبارت «الراسخون فی العلم» چنین بیان شده است که راسخ در علم، کسی است که در آن علم به طور ثابت وارد شده باشد. هر ثابتی راسخ و از آن جمله راسخون در علم است.<sup>۹</sup>

برخی دیگر نیز گفته‌اند راسخون در علم کسانی هستند که در علم توانا، در مرحله یقین مستقر و از آن جایی که در جایگاه علم نفوذ دارند، به طور تام استوار شده‌اند.<sup>۱۰</sup>

البته اگر «ال» در العلم الف و لام استغراق جنس باشد شامل همه علوم می‌شود؛ ولی اگر الف و لام تعریف باشد یک علم خاص مد نظر خواهد بود. طبق سیاق آیات و مدح راسخان به ایمان، می‌توان پذیرفت که منظور از علم، هر علمی است که به ایمان منجر و منتهی شود، در نتیجه علوم دینی یا غیر دینی منظور نیست؛ زیرا ممکن است افرادی عالم دینی باشند؛ ولی علم آنها منجر به ایمان قلبی نشود و برعکس کسی در علوم غیر دینی تحصیل کند؛ اما از همان علوم به معرفت الهی رسیده و قلباً به آن ایمان بیاورد.

نکته مهمی که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، این است که حال با توجه به معنای راسخان در علم، چه افرادی مصادیق آن به شمار می‌روند.

## ۲. مصادیق راسخان در علم در نگاه مفسران

چنانچه ذکر شد این لفظ دو بار در قرآن کریم به کار رفته است. در ذیل به بررسی این دو آیه و نظرات مفسران درباره مصادیق راسخان در علم پرداخته خواهد شد.

### ۲-۱. مصادیق راسخان در علم در آیه ۱۶۲ نساء

یکی از آیاتی که عبارت «الراسخون فی العلم» در آن استعمال شده است آیه ۱۶۲ سوره نساء است. خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛ «ولی از میان آنان، استواران در دانش، مؤمنان [از یارانت]، [به ویژه] نمازگزاران، زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز قیامت به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند که به زودی همه آنان را پاداشی بزرگ خواهیم داد».

گفته شده که این آیه درباره عبدالله بن سلام و اسید بن سعیه و ثعلبه بن سعیه که آیین یهودیت را ترک گفته و اسلام را اختیار کردند، نازل شده است.<sup>۱۱</sup>

از دیدگاه برخی از مفسران مراد از علم در این آیه، علم به تورات است. راسخان در علم از بنی اسرائیل، یعنی کسانی که تورات را آموخته و بدون مبالغه و با اخلاص و اعتقاد کامل بدان عمل کرده و آن را مخفی و تحریف نکرده‌اند، مانند عبد الله بن سلام و اصحاب وی.<sup>۱۲</sup>

علامه طباطبایی می‌فرماید: این جمله استثناء و به اصطلاح استدلالی است از اهل کتاب. کلمه «راسخون» و آنچه بر این کلمه عطف شده همه مبتدا و جمله «یؤمنون» خبر آنها است، کلمه: «منهم» متعلق به راسخون و حرف «من» تبعیض است. ظاهراً کلمه «المؤمنون» با کلمه راسخون در تعلق و ارتباط و با کلمه «منهم» از نظر معنا مشارکت دارد، پس این جار و مجرور متعلق به هر دو کلمه و معنای جمله مورد بحث چنین است: «لیکن آنها که راسخ در علم هستند و نیز آنها که مؤمن حقیقی اهل کتابند به تو و به آنچه قبل از تو نازل شده ایمان می‌آورند» مؤید این معنا

تعلیلی است که بعداً در جمله: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ (نساء: ۱۶۳)؛ «ما به تو وحی کردیم، همان گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم» می‌آید. چون ظاهراً آیه در صدد تبیین این مسأله است که این گونه افراد از این جهت و بدین علت به تو ایمان می‌آورند که نبوت تو و وحیی که ما تو را بدان گرامی داشته‌ایم شبیه به وحی انبیای گذشته است، مانند وحیی به نوح و پیغمبران بعد از او و نیز وحی به آل ابراهیم و آل یعقوب و به سایر انبیایی که ما داستانشان را برایت شرح نداده‌ایم. این معنا [به طوری که ملاحظه می‌فرمائید] با مؤمنین اهل کتاب بیشتر تطبیق دارد تا با مؤمنین عرب که خدای عزوجل آنها را به مثل این آیه توصیف نموده: ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ (یس: ۶)؛ «تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان را بیم نداده‌اند و به این علت [از حقایق] بی‌خبرند.» قرن‌ها (در مدت فترت که حدود پانصد سال بوده) پیغمبری به سوی آنان نیامده و از وحی خدا به کلی غافل بودند. در آیه مورد بحث، مؤمنین را توصیف می‌کند به اینکه قبل از نبوت و وحی به تو، نبوت‌ها و وحی‌ها دیده‌اند پس آیه مورد بحث با اهل کتاب انطباق بیشتری دارد.<sup>۱۳</sup>

از آنجا که آیات قرآن در تمام زمان‌ها دارای مصادیق است لذا برخی از مفسران معاصر، معنای راسخان در علم را عام گرفته‌اند که بتوان در هر دوره‌ای برای آن مصادیقی یافت. از همین رو گفته شده که «الراسخون فی العلم» کسانی هستند که عامل به علم خویش و نیز محققانی که در بحث‌ها دقیق هستند، نه کسانی که تنها به محتوای کتاب‌ها احاطه دارند. این برداشتی است که از سخن امیر المؤمنین علیه السلام: «الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ»<sup>۱۴</sup> صورت می‌گیرد.<sup>۱۵</sup> معنای این سخن این است که علم عمل را فرامی‌خواند پس اگر جوابش داد [می‌آید به سوی انسان] و گرنه از بر انسان کوچ می‌کند.

بنابر این می‌توان گفت که مراد از راسخان در علم در این آیه، عام است و شامل عالمان دینی و غیر آن می‌شود و تنها مصداق این آیه در زمان نزول، عده‌ای از عالمان بنی اسرائیل هستند.

## ۲-۲. مصادیق راسخان در آیه هفت سوره آل عمران

دیگر آیه‌ای که عبارت «الراسخون فی العلم» در آن استعمال شده است آیه هفت سوره آل عمران است. خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ «اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است [که کلماتش صریح و معانی‌اش روشن است] آنها اصل و اساس کتاب‌اند و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی‌اش مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی‌شود] ولی کسانی که در قلوبشان انحراف [از هدایت الهی] است برای فتنه‌انگیزی و طلب تفسیر [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می‌کنند و حال آنکه تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی‌داند و استواران در دانش [و چیره‌دستان در بینش] می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی‌شوند.»

این آیه در میان مفسران از چند جهت محل اختلاف است که روشن شدن معنای همه این موارد می‌تواند در مصداق یابی راسخان در علم کمک کند. از جمله اختلاف‌های مفسران، موارد زیر است:

۱. مراد از تأویل چیست؟ ۲. آیا واو در «و الراسخون فی العلم» عاطفه است یا استیناف؟ ۳.

راسخان در علم چه کسانی هستند؟

در زیر به ترتیب به بررسی این موارد پرداخته می‌شود.

## ۲-۲-۱. معنای تأویل

«تأویل» در اصل به معنای «مرجع و مصیر» است. گفته می‌شود: «آلَ أَمْرُهُ إِلَى كَذَا يُؤُولُ أَوْلًا؛ یعنی هنگامی که به سوی آن برگشت. همچنین گفته می‌شود: «أَوْلَتْهُ تَأْوِيلًا» یعنی هنگامی آن را به سوی آن بازگرداندی. در معنای آیه ﴿وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء: ۵۹) گفته شده: بهترین پاداش، چرا که امر بندگان به پاداش بر می‌گردد. همچنین تأویل در آیه ﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ﴾ (آل عمران: ۷) به معنی تفسیر است.<sup>۱۶</sup>

علامه طباطبایی می‌فرماید: کلمه «تأویل» از ماده «اول» به معنای رجوع است. این ماده وقتی به باب تفعیل می‌رود معنای «برگرداندن» می‌دهد، بنابراین «تأویل متشابه» به معنای «برگرداندن آن به یک مرجع و مأخذ» است. تأویل قرآن نیز به معنای مأخذی است که معارف قرآن از آنجا گرفته می‌شود.<sup>۱۷</sup>

استاد جوادی آملی در این باره می‌فرماید:

«تأویل» در این آیه دو بار آمده و هر دو معرفه‌اند نه نکره، هر چند تعریف آن‌ها به ضمیر است نه مانند ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (شرح: ۵-۶)؛ «پس بی‌تردید با دشواری آسانی است. [آری] بی‌تردید با دشواری آسانی است.» که «العسر» معرفه به الف و لام است تا دومی همان اولی باشد؛ بر خلاف تکرار به نکره که دومی غیر از اولی است. آوردن اسم ظاهر با امکان اکتفا به ضمیر، مانند «و ما یعلمه...»، مشعر به تعدد معنای تأویل است؛ یعنی تأویل دوم غیر از تأویل اول است؛ تأویل اول، همانا تأویل متشابه و تأویل دوم همانا تأویل «الکتاب» است و نتیجه آن سه امر است:

۱. همه قرآن، اعم از محکم و متشابه، دارای تأویل است. چنانکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام از معنای ﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ سؤال شد و ایشان نیز فرمودند، یعنی تأویل تمام قرآن.

۲. تأویل متشابه، دستاویز آلودگان به زیغ و انحراف است و جریان بهانه‌جویی بیماردلان به تأویل «أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی خصوص محکمت و نیز به تأویل مجموع کتاب، اعم از محکم و متشابه، ربط ندارد.

۳. توسعه تأویل دوم، به قرآن‌شناسی به معنای وسیع آن بازمی‌گردد؛ بر خلاف تضییق تأویل اول که به خصوص متشابه‌شناسی که بخشی از قرآن است، بازمی‌گردد.<sup>۱۸</sup>

اکنون که روشن شد تأویل کتاب غیر از تأویل متشابه است، باید به معنای تأویل در اصطلاح قرآن پرداخت. مفهوم جامع و انتزاعی آن طبق لغت از «أَوَّلُ» به معنای رجوع است؛ ولی مهم، تبیین معنای اصطلاحی آن در فضای قرآن حکیم خواهد بود. بیشتر کاربردهای تأویل در قرآن حکیم ناظر به حوزه لفظ، مفهوم و معنا، تفسیر، تبیین قلمرو دلالت و مانند آن نیست، بلکه درباره ارجاع به واقعیت عینی اعم از دنیا و آخرت است از جمله:

۱. آیه ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء: ۵۹)؛ «این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است.» آیه راجع به پایان خارجی اطاعت از خدا، پیامبر، اولوا الامر و بازگرداندن مورد تنازع به خدا و پیامبر که مطلبی عینی است نه علمی بحث می‌کند.

۲. آیه ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾ (اعراف: ۵۳)؛ «آیا [منکران قرآن برای باور کردن آن] جز تحقق وعده‌هایش را انتظار می‌برند؟! روزی که حقایق بیان شده در آن [به صورتی ظاهر و آشکار] بیاید» این آیه درباره جریان خارجی است نه ذهنی؛ و به هیچ وجه به انذار و وعید اختصاص ندارد، بلکه شامل تبشیر، وعده و سایر معارف قرآنی نیز می‌شود.

۳. آیه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (یونس: ۳۹)؛ «آری، [عجولانه] حقیقتی را تکذیب کردند که به معارف و مفاهیمش احاطه نداشتند و هنوز تفسیر عینی و تحقق و ظهور آیاتش [که در قیامت انجام می‌گیرد] برای آنان نیامده است» این آیه ناظر به تحقق عینی گزارش‌های قرآنی است نه تفسیر مفهومی آن.

۴. آیه ﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾ (یوسف: ۱۰۰)؛ «و گفت: ای پدر! این تعبیر خواب پیشین من است» و آیات ﴿نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا



نَبَأْتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ ﴿۳۷﴾ (یوسف: ۳۶-۳۷)؛ «از تعبیر آن ما را خبر ده زیرا ما تو را از نیکوکاران می‌دانیم گفت: هیچ جیره غذایی برای شما نمی‌آید مگر آنکه من شما را پیش از آمدنش از تعبیر آن خواب آگاه می‌کنم».

این آیه راجع به تبیین رخداد آینده است که این رخداد، امری عینی است نه علمی و با این قرینه تعبیرهای دیگری که در سوره یوسف از تأویل شده است به معنای ارجاع به امر خارجی است نه ذهنی و مفهومی.

۵. آیه ﴿وَزُنُوبًا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (اسراء: ۳۵)؛ «و [اجناس قابل وزن را] با ترازوی درست و صحیح وزن کنید، این برای شما بهتر و فرجامش نیکوتر است» این آیه درباره جریان خارجی است نه ذهنی.

۶. آیه ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (کهف: ۷۸)؛ «به زودی تو را به تفسیر و علت آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی، آگاه می‌کنم.» و آیه ﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (کهف: ۸۲)؛ «این است تفسیر و علت آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.» نیز بیانگر رخدادی عینی است نه ذهنی.

در این شش سوره که به روشنی از تأویل سخن به میان آمده، همه ناظر به تحقق عینی قول، فعل یا روایست و هیچ یک درباره تفسیر مفهومی یا ترجیح احتمال مرجوح بر راجح و مانند آن نیست.<sup>۱۹</sup>

خدای سبحان قرآن را برای هدایت مردم فرستاد و به تدبیر در آن فرا خواند. این مرحله، همان مرحله تفسیر است که بسیاری از دانشمندان بدان دسترسی داشته و دارند؛ اما «تأویل» که تنها برای خدا یا برای خدا و راسخان در علم شدنی است، مرحله وجود خارجی و راه رسیدن به آن نیز ادراک معانی آیات است، از این رو محکماً تأویل متشابهات نیستند، بلکه مفسر آنها هستند و تأویل تنها برای متشابهات نیست، بلکه تمامی قرآن کریم «تأویل» دارد.<sup>۲۰</sup>

## ۲-۲-۲. نوع «واو» در «و الراسخون فی العلم»

در این که «واو» در آیه، چه نوع واوی است، دو دیدگاه وجود دارد. قائلان به هر دیدگاه ادله متفاوتی پیرامون آن مطرح نموده اند که به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. واو عطف: که عبارت «وَ الرَّاسِخُونَ» عطف بر الله است و معنی آیه این است که خداوند و راسخان در علم نیز تأویل آن را می‌دانند.<sup>۲۱</sup> علت این که واو عاطفه است این است که خداوند راسخان را مدح نموده است و آیا می‌شود آنها را مدح کرد در حالی که جاهل اند.<sup>۲۲</sup>

علامه طبرسی واو را عاطفه می‌داند و می‌فرماید: پیامد استینافی بودن «واو» آن است که جز خدا کسی تأویل قرآن را نداند، در حالی که تفسیر قرآن کریم همواره میان صحابه و تابعان رواج داشته است و در مورد هیچ آیه‌ای هم به دلیل متشابه بودن متوقف نشده و هرگز از تفسیر آیه‌ای اظهار عجز نکرده یا نگفته‌اند که تأویل آن نزد خداست، بنابراین «واو» عاطفه است و راسخان در علم، یعنی کسانی که در تفسیر قرآن کوشیده‌اند، از تأویل آن باخبرند.<sup>۲۳</sup>

همچنین در این دیدگاه، «راسخون» عطف بر «الله» و جمله «یقولون» حال است. بنابراین جایز نیست راسخون مبتدا باشد؛ زیرا اظهار ایمان از آنها بدون علم به تأویل، قطعاً هیچ گونه امتیازی برای آنها ندارد. بی تردید تأویل کلمات و آیات متشابه بدون حصول رسوخ در علم و یقین موجب خطای صرف، انحراف، گمراهی، ابتغاء فتنه و به کارگیری خواشه‌های نفسانی و اوهام باطل است.<sup>۲۴</sup>

۲. واو استیناف:<sup>۲۵</sup> در برخی از تفاسیر آمده که «و الراسخون فی العلم» کلام مستأنفه است و بنابراین کسی جز خداوند، تأویل آیات متشابه را نمی‌داند. دلیل این نظر این است که اولاً خداوند کسانی که دنبال تأویل هستند را مذمت کرده است. ثانیاً ظاهر عبارت ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ تسلیم محض خداوند بودن را می‌رساند و کسی که چیزی را دانست از آن به گونه‌ای تعبیر نمی‌کند که نشان از تسلیم محض باشد.<sup>۲۶</sup>

علامه طباطبایی به چند دلیل «واو» را استیناف می‌داند از جمله:

۱. مردم نسبت به کتاب خدا دو گروه هستند: یکی، بیماردلان که آیات متشابه را دنبال می‌کنند و دیگری مؤمنان که وقتی به آیات متشابه برمی‌خورند می‌گویند: ما به همه قرآن ایمان داریم، چون همه آن از ناحیه پروردگارست.<sup>۲۷</sup>

۲. با فرض عاطفه بودن او، مراد از این که تنها خدا و راسخین در علم، تأویل کتاب را می‌دانند در این صورت چگونه ممکن است قرآن کریم بر قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از راسخین در علم، بلکه افضل این طایفه، نازل بشود و او آیات متشابهش را نفهمد و بگوید «چه بفهمم و چه نفهمم به همه ایمان دارم، چون هم‌اشار از ناحیه خدا است». از سوی دیگر شیوه قرآن در توصیف امت اسلام یا جماعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در بین آنهاست چنین بوده که نخست به صورت خاص، آن حضرت را ذکر نموده و سپس سایر افراد را جداگانه بیان می‌کند تا رعایت شرافت و عظمت او شده باشد و بعد از ذکر آن جناب نام امت و یا آن جماعت را می‌برد، مانند این آیات: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ (بقره: ۲۸۵)؛ «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده، و مؤمنان» و ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: ۲۶)؛ «آن گاه خدا آرامش خود را [که حالت طمأنینه قلبی است] بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد» و ﴿لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ (توبه: ۸۸)؛ «ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند» و ﴿النَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ (تحریم: ۸)؛ «پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند». با این حال اگر مراد از جمله ﴿وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ این باشد که راسخون در علم به تأویل قرآن دانا هستند، با در نظر گرفتن اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور قطع یکی از آنان است؛ جا داشت گفته شود: «و ما يعلم تاویله الا الله و رسوله و الراسخون في العلم» بنابراین معلوم شد که رسول خدا صلی اله علیه و آله جزء راسخین در علم، که بعضی آیات را می‌فهمند و بعضی را نمی‌فهمند، نیست. در نتیجه ظاهر آیه این می‌شود که علم به تأویل منحصرأ از آن خدای تعالی است و این انحصار منافاتی با استثنای آن جناب ندارد، هم چنان که آیاتی از قرآن علم غیب را منحصر به خدای تعالی می‌کند، در عین حال در آیه: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ

رَسُولٌ ﴿ (جن: ۲۷)؛ « [او] دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند» بعضی از رسولان را استثنا می‌نماید.<sup>۲۸</sup>

همچنین آقای جوادی آملی نیز واو در این آیه را واو استیناف می‌داند و در این زمینه می‌نویسد: اگر حرف «واو» در «و الرّسّخون» برای عطف باشد، کلمه «و الرّسّخون» به «الله» عطف می‌شود، در نتیجه تأویل قرآن را جز خدا و راسخان در علم، کسی نمی‌داند؛ ولی چنانچه «واو» استینافی باشد، پس از آن، جمله از نو آغاز و آیه چنین معنا می‌شود که «و راسخان در علم می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم؛ همه از نزد خداست»، در نتیجه راسخان به تأویل قرآن عالم نیستند و به مدد روایات معتبر موجود و برهان قطعی، آگاهی اهل بیت علیهم‌السلام از تأویل ثابت شده، بنابراین پیامد استینافی دانستن «واو»، حصر علم به تأویل، نسبت به خداست؛ ضمن اینکه با نظم آیه نیز سازگارتر است. اگر کسی راسخان در علم را آگاه از تأویل قرآن ندانست [مانند برخی از اهل اسلام]، ناگزیر باید «واو» را استینافی بداند؛ اما چنانچه راسخان در علم و عترت طاهره علیهم‌السلام را عالم به تأویل دانست، می‌تواند «واو» را عطفی یا استینافی بداند؛ و در همان حال که واو را استینافی می‌داند می‌تواند به استناد دلیل عقلی و نقلی معتبر، راسخان در علم را آگاه از تأویل بداند.<sup>۲۹</sup>

۲-۲-۳. منظور از راسخون فی العلم  
 راسخون فی العلم، دارای دو معنا است. یکی عام و دیگری خاص:

۲-۲-۳-۱. راسخان به معنای عام

تعدادی از روایات شیعه و سنی به ذکر اوصافی از راسخان در علم پرداخته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. امام علی علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَ اعْلَمَ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ اغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْاِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ

يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخاً فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ...»<sup>۳۰</sup> «و بدان! کسانی در علم دین استوارند که اعتراف به نادانی بی‌نیازشان کرده از این که ناندیشیده یا در میان گذارند و فهم آنچه در پس پرده‌های غیب نهان است را آسان انگارند، لاجرم به نادانی خود در فهم آن معانی پوشیده، اقرار دارند و خداوند این اعتراف به ناتوانی در رسیدن بدانچه نمی‌دانند را ستوده و عدم ژرف نگری در فهم آنچه بدان تکلیف ندارند را، راسخ بودن در علم نامیده، پس بدین بسنده کن!...»

۲. از ابی‌الدرداء از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَأَلَ عَنِ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ فَقَالَ مِنْ بَرْتِ يَمِينِهِ وَصَدَقَ لِسَانِهِ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَ مِنْ عَفْ بَطْنِهِ وَ فَرَجَهُ فَذَلِكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ»<sup>۳۱</sup> از پیامبر صلی اله علیه و آله از راسخان در علم سوال شد، ایشان فرمودند: کسانی که بخشنده، راست گو، قلبشان [و روح شان در راه دین] استوار، اهل شکم پرستی و هوس رانی جنسی نباشند، از راسخان در علم هستند.

این روایات بیانگر این است که هر کس این ویژگی‌ها را داشته و آنها را در خود به صورت ملکه در آورده باشد می‌تواند از جمله راسخان در علم باشد. نمونه بارز و عینی آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است که خداوند در آیه تطهیر هر گونه رجس را از ایشان برطرف نموده است. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳)؛ «جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.»

## ۲-۲-۲-۲. راسخان در علم به معنای خاص [آگاهان به علم تأویل]

در روایات شیعی، راسخان در علم یا آگاهان به علم تأویل، تنها در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ایشان ذکر شده؛ ولی در منابع اهل سنت از ابن عباس نقل شده که گفته من از عالمان به تأویل و راسخان در علم هستم. در ذیل به ذکر این روایات و بررسی و نقد آنها می‌پردازیم.

۱. «عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا [عليهما السلام] فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَاءُؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ إِذَا قَالَ الْعَالِمُ فِيهِمْ بَعْلَمُ فَأَجَابَهُمُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ - يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ الْقُرْآنُ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ وَ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ فَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَهُ»؛<sup>۳۲</sup> برید عجللی از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام نقل می‌کند که درباره آیه شریفه ﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ فرمودند: پیامبر اکرم افضل راسخین در علم است. خداوند او را از تأویل و تنزیل تمام آنچه نازل فرموده، آگاه نموده و هرگز چیزی بر پیغمبرش نازل نمی‌کند مگر این که تأویلش را به او تعلیم نماید. جانشینان پیامبر نیز پس از ایشان، عالم به تمام آنها هستند. کسانی که از تأویل قرآن بی اطلاعند اگر آگاهان تأویل آنها را از تأویل آیه مطلع سازند، خداوند با این آیه از طرف آنها چنین جواب داده: ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ می‌گویند به آن ایمان داریم، همه‌اش از جانب پروردگار ماست. قرآن دارای خاص و عام، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ است. راسخین در علم به این مطالب آگاهند.

این روایت از دو بخش تشکیل شده، بخش اول مربوط به تأویل و در صدر روایت آمده، این بخش مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است؛ زیرا در این روایت ذکر شده که خداوند علم آن را به ایشان تعلیم داده و اگر علم به تأویل از قبیل علوم اکتسابی بود دیگر نیازی به ذکر «قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ» نبود. بخش دوم و ذیل حدیث که در آن از علم به خاص و عام، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ خبر داده از مقوله تفسیر و بین همه افراد مشترک است.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [عليه السلام] قَالَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ»؛<sup>۳۳</sup> امام صادق علیه السلام فرمودند: ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَثَمَةُ مِنْ بَعْدِهِ»<sup>۳۴</sup>؛  
 امام صادق علیه السلام فرمودند: راسخان در علم امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از ایشان هستند.

۴. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغِيًّا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلَنَا وَ أَخْرَجَهُمْ بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى»<sup>۳۵</sup>؛ کجا باید کسانی که گمان کردند که راسخان در علم غیر از ما هستند در حالی که بر ما دروغ بستند و بر ما ستم کردند، خدا ما را در جایگاه رفیعی قرار داد و آنها را در جایگاه پایین، خداوند به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت و ما را داخل حریم خود کرد و آنها را خارج کرد، به واسطه ما طلب هدایت و رفع کور باطنی می‌شود.

۵. «عن أبي جعفر [عليه السلام]: فَإِنْ قَالُوا مِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَقُلْ مَنْ لَّا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ فَإِنْ قَالُوا فَمَنْ هُوَ ذَاكَ فَقُلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آلِهِ صَاحِبَ ذَلِكَ فَهَلْ بَلَغَ أَوْ لَّا فَإِنْ قَالُوا قَدْ بَلَغَ فَقُلْ فَهَلْ مَاتَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْمًا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَإِنْ قَالُوا لَّا فَقُلْ إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آلِهِ مِثْلُهُ إِلَّا النَّبُوَّةَ - وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَسْتَخْلِفْ فِي عِلْمِهِ أَحَدًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ...»<sup>۳۶</sup>  
 طبق این حدیث شریف مراد از راسخان در علم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام اند، چون در این حدیث ملاک شناخت آنها، عدم اختلاف در علم معرفی شده و این ویژگی در غیر معصوم نیست. بر این اساس جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله هم غیر از این ذوات مقدس نیستند.<sup>۳۷</sup>

۶. «قال علي [عليه السلام]: ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَطْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَّا إِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»

قرآن کریم اسرار خویش را به هر کسی نمی‌نمایاند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر می‌توانید قرآن را به سخن درآورید، چنین کنید؛ ولی قرآن با شما سخن نخواهد گفت؛ یعنی این کتاب، تنها

در حدّ درس و تحصیل و لفظ و تفسیر با شما سخن می‌گوید و شما نمی‌توانید از آنچه نگفته، سخنی بگویید؛ اما من از درون قرآن سخن می‌گویم و قرآن را به سخن وامی‌دارم.

به طور کلی باید گفت که کسی به تأویل راه می‌یابد که خود به «مقام مکنون» رسیده باشد، از این رو وقتی شخصیتی مانند قتاده به امام باقر علیه‌السلام گفت: من با بسیاری از دانشمندان مصاحبه و مناظره کرده و مجالس علمی بسیاری دیده‌ام؛ اما نزد کسی چون شما این‌گونه مرعوب نشده‌ام، امام باقر علیه‌السلام فرمود: أنت بین یدی «فی بیوتِ اذنَ الله أن تُرفعَ» و ضمناً سبب محرومیت آنها را دوری از معدن علم و کتاب الهی خواند. در مقابل، امام صادق علیه‌السلام به ابوحنیفه فرمود: ما ورثک الله من کتابه حرفاً<sup>۳۸</sup>؛ خداوند یک حرف و مطلب از قرآن کریم را به تو ارث نداده است.<sup>۳۹</sup>

خداوند به هر کس بخواهد، علم تأویل را می‌دهد. در صورتی که عاطفه بودن «واو» را در «الراسخون فی العلم» بپذیریم؛ بیانگر این است که آنها باید در علم به تأویل با خداوند شریک باشند و این علم باید از یک سنخ باشد. از سویی علم خداوند ازلی و ابدی است نه از مقوله علوم تحصیلی؛ ولی علم انسان این‌گونه نیست. یک قسم از علوم را به صورت تحصیلی کسب می‌کند و یک سری را با تعلیم الهی. بنابراین کسی که عالم به تأویل است حتماً علم خود را از خداوند گرفته نه از راه تحصیل در غیر این صورت، علم تأویل او هم سنخ با علم خداوند نمی‌شود. پس، نمی‌توان قبول کرد که موول با تلاش و تفکر بتواند به علم تأویل دست یابد، بلکه لازمه دستیابی به آن، طهارت و پاکی دل است که تنها درباره معصومین علیهم‌السلام صدق می‌کند و خداوند در آیه تطهیر هرگونه رجس را از ایشان برطرف نموده است. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳).

اما آنچه از ابن عباس روایت شده که: «عن ابن عباس قال: انا ممن يعلم تأويله»<sup>۴۰</sup> به نظر می‌رسد تأویل در آن زمان، هم معنای تفسیر بوده نه به معنای خاصی که در تأویل ذکر شد و اگر «تأویل» به معنای «تفسیر» باشد، علم آن به عترت طاهره علیهم‌السلام اختصاص ندارد و هر کسی می‌تواند با تحصیل مبادی و مبانی، بدان دست یابد؛ زیرا قرآن کریم برای هدایت مردم است



و همگان را به تدبّر در آیات خویش فرا می خواند. افزون بر این، اگر دسترسی به قرآن کریم برای همگان ممکن نبود، ائمه علیهم السلام نمی فرمودند: روایات ما را بر آن عرضه کنید. قرآن کریم علاوه بر اینکه تمامی علوم و معارف را دربردارد و از دیدگاه تفسیری و الفاظ و مفاهیم، از آن استفاده ادبی، اصولی، فقهی، کلامی، فلسفی و عرفانی می شود، دارای «تأویل» نیز هست که هرگز با لغت، ادبیات، فقه، اصول و مانند این ها به دست نمی آید. آیات قرآن به وفور، بهشت را دو گونه تقسیم می کند: «جنة اللقاء» و «جنة حسی ظاهری». فهمیدن هر دو قسم، به ویژه جنات حسی: ﴿جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ (محمد: ۱۲) آسان است؛ اَمَّا فَهَمِيدِنِ ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ﴾ (رعد: ۳۵) دشوار است؛ زیرا در این آیه سخن از مَثَلِ بهشت است، بنابراین خود بهشت یا «تأویل» و «مَثَل» این مَثَل، چیز دیگری است که فهمش مقدور هر کسی نیست.<sup>۴۱</sup>

از آنچه در تفاوت «تفسیر و تأویل» بیان شد، فرق بین «مفسّر و مؤوّل» نیز به خوبی روشن گردید: «مؤوّل» حقیقی کسی است که از معنای آیه به حقیقتی برسد که لفظ گویای آن نیست و اگر کسی چنین قدرتی نداشته و به تأویل اقدام کند، «تأویل» به رأی کرده است. ابن عباس نیز که خود را عالم به «تأویل» خوانده، از آن روست که «تأویل» را همان «تفسیر» پنداشته است. ممکن است وی تأویل چند آیه از قرآن را از استاد خویش امیرمؤمنین علیه السلام فراگرفته باشد؛ اَمَّا بَدَانِ مَعْنَا نَيْسَتْ كَه تَأْوِيلِ قُرْآنِ نَزْدِ اَوْسْتِ.<sup>۴۲</sup>

### ۳. آیا رابطه بین «راسخان در علم» و «عالم بودن به تأویل»

می توان رابطه بین «راسخان در علم» و «عالم بودن به تأویل» را عموم و خصوص مطلق دانست. بدین معنی که هر عالم به تأویلی [که فقط معصومین علیهم السلام هستند] راسخ در علم هم هستند؛ ولی همه راسخان در علم، عالم به تأویل نیستند و اگر هم چیزی از تأویل می دانند از طریق معصوم به آنها رسیده است. اما معصوم علیه السلام علمش را از خداوند گرفته است.

## ۴. نتیجه گیری

«راسخان در علم» به دو معنای عام و خاص به کار رفته است. «راسخان به معنای عام» یعنی کسانی که با تهذیب و تزکیه به مرحله ای رسیده باشند که در راه حق هیچ گونه تزلزل و اضطرابی به خود راه ندهند؛ اما «راسخان به معنای خاص» کسانی هستند که علاوه بر خصوصیات گذشته، عالم به تأویل قرآن نیز هستند و علم آن را از طریق تعلیم الهی دریافت کرده‌اند. مصادیق این گروه تنها شامل معصومین علیهم السلام می‌شود.

## پی نوشت‌ها:

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۵۲.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۸؛ فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۴، ص ۱۹۶؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۳۲؛ فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، متن، ص ۲۲۶؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۹۹.
۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص: ۵۸۰.
۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۲، ص: ۱۵۲.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص: ۴۱۷.
۷. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، ج ۲، ص: ۴۲۷.
۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص: ۲۰۶.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۸؛ فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۴، ص ۱۹۶؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۳۲؛ فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، متن، ص ۲۲۶؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۹۹.
۱۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.
۱۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص: ۲۴۶.
۱۲. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، ج ۲، ص: ۶۴۹؛ شبر، عبدالله، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، ص: ۱۳۰؛ شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص: ۵۸۸؛ کاشانی، ملا

فتح الله، تفسير منهج الصادقين في إلزام المخالفين، ج ٣، ص: ١٥٥؛ حسيني شيرازي، سيد محمد، تقريب القرآن إلى الأذهان، ج ١، ص: ٥٨٢؛ رشيدالدين مبيدي، احمد بن ابي سعد، كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ٢، ص: ٧٦٥.

١٣. همداني، سيد محمد باقر، ترجمه الميزان، ج ٥، ص: ٢٢٥-٢٢٤.

١٤. نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: ٥٣٩، حكمت ٣٦٦.

١٥. مغنیه، محمد جواد، تفسير الكاشف، ج ٢، ص: ٤٨٩.

١٦. طوسی، محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٣٩٩؛ شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، ج ١، ص: ٣٦١.

١٧. همداني، محمد باقر، ترجمه الميزان، ج ٣، ص: ٣٥.

١٨. جوادى آملی، عبدالله، تسنيم، ج ١٣، ص ١٦٠-١٦١.

١٩. همان، ج ١٣ - صص ١٦٣-١٦١.

٢٠. همان، ج ١٣، ص ١٦٤.

٢١. عكبري، عبدالله بن حسين، التبيان في إعراب القرآن، ص: ٧٣؛ سور آبادی، ابوبکر عتيق بن محمد، تفسير سور

آبادی، ج ١، ص: ٢٥٩؛ ثعالی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ١٠؛ حقی

بروسی، اسماعیل، تفسير روح البيان، ج ٢، ص: ٥؛ زمخشری، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ١،

ص: ٣٣٨؛ ابن عجيبة، احمد بن محمد، البحر المديد في تفسير القرآن المجيد، ج ١، ص: ٣٢٥.

٢٢. نحاس ابو جعفر، احمد بن محمد، إعراب القرآن، ج ١، ص: ١٤٤.

٢٣. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٧٠١.

٢٤. مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ٤، ص: ١٢٠.

٢٥. محلی، جلال الدين، سيوطي، جلال الدين، تفسير الجلالين، ص: ٥٣؛ قاسمی، محمد جمال الدين، محاسن

التأويل، ج ٢، ص: ٢٥٦.

٢٦. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسير المراغی، ج ٣، ص: ١٠٠.

٢٧. همداني، محمد باقر، ترجمه الميزان، ج ٣، ص: ٤٢.

٢٨. همان، ج ٣، صص: ٤٣-٤٣.

٢٩. جوادى آملی، عبدالله، تسنيم، ج ١٣، صص ١٨١-١٨٢.

٣٠. نهج البلاغة، ص: ١٢٥، خطبه ٩١.

٣١. ابن أبی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ج ٢، ص: ٥٩٩؛ سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ٢، ص: ٧؛ ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ٢، ص: ٩.
٣٢. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ١، ص: ٢١٣؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر التمیی، ج ١، ص: ٩٦-٩٧؛ حویزی عروسی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ١، ص: ٣١٧؛ فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، ج ١، ص: ٣١٨؛ بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ١، ص: ٥٩٧؛ قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ٣، ص: ٣٦.
٣٣. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ١، ص: ٢١٣؛ فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ١، ص: ١٣٩؛ بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ١، ص: ٤٥؛ شبر، عبدالله، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، ص: ٨٦.
٣٤. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ١، ص: ٢١٣؛ ملا صدرا [صدر المتألهین]، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ٤، ص: ١٥٩؛ قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ٣، ص: ٤٥؛ حویزی عروسی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ١، ص: ٣١٧.
٣٥. نهج البلاغة، ص: ٢٠١، خطبه ١٤٤.
٣٦. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ١، ص: ٢٤٥.
٣٧. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ١٣، ص: ٢٣٠.
٣٨. شیخ صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ١، ص: ٩٠؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ٢، ص: ٢٩٣.
٣٩. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ١٣، صص ٢٣٢-٢٣١.
٤٠. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ٣، ص: ١٢٢؛ سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ٢، ص: ٧.
٤١. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ١٣، صص ١٧٤-١٧٣.
٤٢. همان، ج ١٣، صص ١٧٥-١٧٤.

## منابع:

١. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ج ٢، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ سوم، ١٤١٩ق.
٢. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، ج ٣، بی جا، بی نا، بی تا.

۳. ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، دکتر حسن عباس زکی، قاهره، بی نا، ۱۴۱۹ ق.
۴. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۶. ابوالفتح رازی، حسن بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۴، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۴ ق.
۷. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۸. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۳، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۹. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۱۱. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۱۳، قم، اسراء، بی تا.
۱۳. حائری تهرانی، میر سید علی، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۲، تهران، الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، ج ۲، تهران، انتشارات میقات، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
۱۵. حسینی شیرازی، سید محمد، تبیین القرآن، بیروت، دار العلوم، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق.
۱۶. حسینی شیرازی، سید محمد، تقریب القرآن إلى الأذهان، ج ۱، بیروت، دار العلوم، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
۱۷. حسینی همدانی، سید محمدحسین، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، تهران، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۱۸. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، ج ۲، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم الدار الشامیة، دمشق-بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۰. رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۲، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش.
۲۱. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۲۲. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، ج ۱، تهران، فرهنگ نشر نو، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۲۳. سید رضی، نهج البلاغه، محقق/مصحح فیض الاسلام، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲۴. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ش.
۲۵. شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار البلاغة للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۶. شبر، سید عبدالله، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتب المبین، ج ۱، کویت، مکتبة الألفین، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۲۷. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، تهران، دفتر نشر راد، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.
۲۸. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، ج ۱، دمشق، بیروت، دار ابن کثیر، دار الکتب الطبیب، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲۹. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، قم، انتشارات بیدار، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش.
۳۰. صدوق، محمد، علل الشرائع، ج ۱، قم، داوری، چاپ اول، بی تا.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۳۲. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، بیروت، دار المعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۳۳. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۲، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.

۳۴. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۵. عاملی، علی بن حسین، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، ج ۱، قم، دار القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۳۶. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۳۷. عکبری، عبدالله بن حسین، التبیان فی إعراب القرآن، عمان - ریاض، بیت الافکار الدولیه، چاپ اول، بی تا.
۳۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۴، قم، انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۳۹. فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلام، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۴۰. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، ج ۱، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۴۱. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، ج ۲، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۲. قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، ج ۲، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۴۳. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
۴۴. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
۴۵. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، قم، دار الکتب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش.
۴۶. کاشانی، محمد بن مرتضی، تفسیر المعین، ج ۱، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۴۷. کاشانی، ملا فتح الله، زبدة التفاسیر، ج ۱، قم، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۴۸. کاشانی، ملافتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۳، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش.
۴۹. کاشفی سبزواری، حسین بن علی، مواهب علیه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۶۹ش.
۵۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
۵۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، ج ۲، تهران، اسلامیه، بی تا.

۵۲. محلی، جلال الدین - سیوطی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

۵۳. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۵۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.

۵۵. مغنیه، محمد جواد، التفسیر المبین، ج ۲، قم، بنیاد بعثت، بی تا.

۵۶. ملاحویش آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، ج ۵، دمشق، مطبعة الترقی، چاپ اول، ۱۳۸۲ق.

۵۷. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه المیزان، ج ۵، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.

۵۸. نحاس ابوجعفر، احمد بن محمد، إعراب القرآن (نحاس)، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات

محمد علی بیضون، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

۵۹. هویدی بغدادی، محمد، التفسیر المعین للواعظین و المتعظین، المتن، قم، انتشارات ذوی القربی، بی تا.

